بسم الله الرحمن الرحیم.

بعد از اتمام مقدمات مباحث حجت، اکنون وارد در مباحث اصلی می‌شویم.

باب اول: کتاب عزیز.

مقدمه: در ارتباط با قرآن چند نکته قابل ذکر است.

اول: قرآن معجزه جاوید و همیشگی خدای متعال است و این معجزه همانی است که اکنون در دسترس ماست.

دوم: در قرآن تحریفی رخ نداده( که البته این عدم تحریف در زیادی بالاجماع و در نقصان، اختلافی است).

سوم: قرآن منبع اصلی احکام الهی است که تمامی طرق دیگر از همین منبع سرچشمه می‌گیرند.

چهارم: قرآن اگرچه قطعی الصدور است، لکن بخاطر جود آیات محکم و متشابه[[1]](#footnote-1)، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین و مانند اینها ظنی الدلالة است. فلذا به همین جهت(ظنی الدلالة) باید از حدود حجیت آن بحث کنیم.

در اتباط با قرآن سه مطلب باید مورد بررسی قرار گیرد.

1- حجيت ظواهر قرآن. اين بحث در آینده در مباحث حجیت ظواهر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

2- جواز تخصيص و تقييد قرآن. با استناد به حجت ديگر مانند خبر واحد. اين بحث در گذشته مطرح گردید.

3- جواز نسخ قرآن. از باب اینکه این بحث فايده چندانى در فقه ندارد، لکن با وجود اين شايسته است در اين كتاب به اختصار اشاره‏اى به آن بشود.

**نسخ كتاب عزيز.**

در ارتباط با نسخ در سه جهت بحث می‌شود:

اول: حقیقت نسخ.

دوم: امکان نسخ.

سوم: وقوع نسخ.

**جهت اول بحث: حقیقت نسخ.**

نسخ لغتاً به معنای نقل و انتقال و ازاله آمده و در اصطلاح ثبوت ما هو ثابت فی‌الشریعه است.

حکم ثابت در شریعت گاهی ظاهری است و گاهی واقعی است.

بازگشت رفع حکم ظاهری به تخصیص و تقیید، و بازگشت رفع حکم واقعی به نسخ است.

شرائط تحقق نسخ:

1-وجود تنافى ميان ناسخ و منسوخ و عدم امكان جمع آن‌ها.

2-اختصاص نسخ به‌احكام شرعى اعم از تكليفى و وضعى.

3-عدم تبدل موضوع مانند: تبدل حالت‌ اختيار به حالت اضطرار يا حاضر به مسافر و غيره.

4-عدم تقييد حكم سابق به قيد زمانى صريح.

فرق نسخ با بداء.

نسخ در تشریعیات است و بدا در تکوینیات. بنابریان جریان عذاب قوم حضرت یونس که به جهت توبه ایشان منتفی گردید، داخل در مسأله بداست.

نسخ به سه نحو ممکن است صورت پذیرد.

1.نسخ حکم فقط. 2.نسخ تلاوت فقط. 3.نسخ حکم همراه با تلاوت.

مرحوم مظفر می‌فرماید: قسم اول از نسخ را مشهور علماى اسلام اعم از شيعه و سنى قبول دارند، ولى قسم دوم و سوم مورد نزاع است، بسيارى از عامه مى‏گويند نسخ تلاوت را هم در قرآن داريم و به موارد مذكور استناد مى‏كنند ولى علماى شيعه نسخ تلاوت را منكرند زیرا نسخ تلاوت بايد با يك دليل قطعى ثابت شود والا به تحريف بازمى‏گردد؛ يعنى برگشت به اين دارد كه بگوييم آيه‏اى از آيات قرآن كم شده كه همان تحريف به نقصان است و دليل قاطعى برآن نداريم.

آرى، برخى از آيات قرآن مشعر به وقوع نسخ تلاوت هستند، ولى نص و يا ظاهر در اين معنا نيستند، بلكه حداكثر دلالت بر امكان آن دارند و نه وقوع و آن آيات عبارت‏اند از:

1. سوره نحل آيه 101: وَ إِذا بَدَّلْنا آيَةً مَكانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يُنَزِّلُ قالُوا إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ؛ ترجمه: هنگامى كه آيه‏اى را به جاى آيه ديگر بگذاريم و تغيير و تحولى حاصل شود آنان مى‏گويند تو افترا مى‏بندى درحالى‏كه خدا بهتر مى‏داند و اكثر آنان از حقيقت به دورند.

2. سوره بقره آيه 106: ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها؛ ترجمه: چنانچه اراده كنيم كه آيه‏اى را نسخ نموده و يا به فراموشى بسپاريم بهتر از آن و يا همانند آن را جايگزين مى‏سازيم، از اين دو آيه استفاده مى‏شود كه نسخ تلاوت ممكن بوده و تالى فاسدى ندارد، ولى استفاده نمى‏شود كه حتما در خارج هم نسخ‏ تلاوت پيش آمده و تحقق يافته است.

**جهت دوم بحث: امکان نسخ.**

در مورد امكان اصل نسخ و نيز امكان نسخ خصوص قرآن، شبهه‏هايى مطرح شده، که باعث انکار امکان نسخ ‏گردیده.‏

مرحوم مظفر به چهار شبهه که سه مورد آن عام و یک مورد آن در خصوص نسخ در قرآن است اشاره نمود و ‏از آنها پاسخ می‌دهند.‏

شبهه اول.‏

‏1- گفته‏ شده: آنچه در نسخ برداشته مى‏شود از دو حال خارج نيست: يا حكم ثابت است و يا حكمى است ‏كه ثبات ندارد.‏

حكمى كه ثابت است برداشتنش محال است، زیرا مستلزم تناقض است، یعنی از طرفی شما میفرایید ثابت ‏و از طرفی قائل به رفع میشوید.‏

اما حكمى كه ثبات ندارد نياز به برداشتن ندارد، زیرا با پایان زمان حکم خود به خود حکم مرتفع میگردد.‏

بنابراين بايد نسخ را به معناى برداشتن مثل حكم(در فرض حکم ثابت)، و يا پايان يافتن زمان حكم(در فرض ‏حکم موقت) تأويل برد.‏

پاسخ:‏

مرحوم مظفر میفرمایند: فرض نخست را برمى‏گزينيم و مى‏گوييم آنچه برداشته مى‏شود حكم ثابت است، اما ‏برداشتن حكم ثابت بدين معنا نيست كه حكم ثابت با حفظ حالت ثبوتش و در حال فرض ثبوتش برداشته شود ‏تا محال باشد، بلكه از باب معدوم ساختن امر موجود است، و معدوم ساختن موجود محال نيست.‏

و چون احكام به شكل قضاياى حقيقى جعل مى‏شوند، قوام حكم به آن است كه موضوعش موجود فرض شود، ‏نه آنكه حتما در خارج ثبوت واقعى داشته باشد. پس هرگاه حكم بدين‏سان انشا شود، در عالم تشريع و اعتبار ‏با فرض ثبوت موضوعش ثابت خواهد بود، و جز با برداشتن تشريعى آن برداشته نمى‏شود. و معناى برداشتن ‏حكم ثابت همين است، و اين همان نسخ است.‏

شبهه دوم.‏

گفته‏ شده: احكامى كه خداوند ثابت كرده است حتما به خاطر مصلحت ‏يا مفسده‏اى است كه در متعلق آن حكم وجود دارد. و آنچه در ذات خود ‏داراى مصلحت است دگرگون نمى‏شود تا داراى مفسده گردد، و نيز به ‏عكس [چيزى كه مفسده دارد منقلب نمى‏شود تا داراى مصلحت شود]، ‏وگرنه لازم مى‏آيد كه امر حسن، قبيح و امر قبيح، حسن گردد، و اين ‏محال است. بنابراين، نسخ محال خواهد بود، چون مستلزم آن است كه ‏چنين انقلاب محالى رخ دهد، يا آنكه نسخ‏كننده فاقد حكمت باشد، يا ‏آنكه از وجه حكمت ناآگاه باشد. و اين دو امر اخير در مورد شارع مقدس ‏محال است.‏

پاسخ: محال آن است كه حسن و قبيح ذاتى منقلب و دگرگون شوند، ‏ولی مصالح و مفاسدى كه برحسب اختلاف احوال و زمانها دگرگون ‏مى‏شوند، بعدى ندارد كه در زمانى مصلحت‏دار باشند و در زمان ديگرى ‏مفسده‏دار، هرچند اين امر را فقط شارع، كه به حقايق اشياء احاطه دارد ‏مى‏داند. و اين غير از معناى حسن و قبحى ذاتی است كه انقلاب در آنها ‏محال است.‏

بعلاوه، وجوه حسن و قبح، در چيزهايى كه حسن و قبح‏ آنها ذاتى نيست ‏با اختلاف احوال دگرگون مى‏شود.‏

بنابراین مى‏توان چنين فرض كرد كه حكم منسوخ ابتدا داراى مصلحت ‏باشد و سپس در زمان متأخر مصلحتش زايل و در نتيجه نسخ شود، يا ‏آنكه به گونه‏اى باشد كه ابتدا عنوان حسنى برآن منطبق گردد و سپس ‏در زمان متأخر، آن عنوان از آن برداشته و در نتيجه نسخ شود. و اين ‏است حكمت نسخ.‏

شبهه سوم.‏

شما گفتید نسخ به جهت پايان يافتن زمان مصلحت است، فلذا زمان ‏حكم نيز با پايان يافتن زمان مصلحت تمام مى‏شود.‏

حال سوال این است که آیا شارع عالم به پایان این زمان بود یا خیر؟

حتما باید قائل شوید به اینکه شارع عالم بوده، زيرا جهل به زمان امد ‏مصلحت در حق خداى متعال(که همان بداء باطل است[[2]](#footnote-2)) محال است.‏

بنابراين، فرض اول متعين خواهد بود، و بنا بر آن فرض، حكم در واقع موقت ‏خواهد بود، هرچند ناسخ آن را در ظاهر به صورت مطلق انشا كرده باشد. ‏بنابراین در اين فرض، دليل بر نسخ، در حقيقت بيانگر و كاشف از مراد ‏ناسخ مى‏باشد؛ و اين همان معناى تخصيص است، نهايت آنكه اين ‏تخصيص برحسب زمانها مى‏باشد نه احوال. در نتيجه نسخ و تخصيص ‏يكى بوده تفاوتشان تنها در نامگذارى خواهد بود.‏

پاسخ: ما مى‏پذيريم كه زمان حكم منسوخ در واقع تمام مى‏شود و ‏خداوند نيز از اين امر آگاه است، اما معناى اين سخن آن نيست كه حكم ‏منسوخ موقت است، بدين معنا كه انشاء آن مقيد به وقت خاصى باشد، ‏بلكه آن حكم به شكل قضاياى حقيقى به نحو مطلق برطبق مصلحت ‏جعل شده است، و ازاين‏رو همانند ديگر احكامى كه برطبق مصالحشان ‏انشا مى‏شوند، تا مصلحت هست اين حكم نيز ثابت است. پس اگر فرض ‏شود كه مصلحت آن حكم استمرار مى‏يابد حكم نيز باقى و مستمر ‏خواهد بود، جز آنكه شارع چون دانسته است كه زمان مصلحت تمام‏شده ‏حكم را برداشته و نسخ نموده است.‏

اين مانند آن است كه خداوند چيزى را بيافريند و سپس با معدوم كردنش ‏آن را بردارد كه نبايد آن را بدين معنا دانست كه خداوند آن را موقت آفريده ‏است به گونه‏اى كه زمان خاص داشتن، قيد براى خلق و موجود مخلوق ‏از آن جهت كه مخلوق است باشد، هرچند خداوند از آغاز مى‏داند كه ‏زمان وجود آن مخلوق به پايان خواهد رسيد.‏

و از همین مطلب تفاوت ميان نسخ و تخصيص به خوبى روشن مى‏شود. ‏در تخصيص، حكم از آغاز به صورت مقيد و خاص انشا مى‏شود، هرچند ‏لفظ برحسب ظاهر، عام مى‏باشد. نقش دليل مخصّص در اينجا آن است ‏كه مى‏آيد و مراد شارع را بيان مى‏كند، نه آنكه آنچه را كه در واقع ثابت ‏بوده بردارد و رفع كند. اما در نسخ، حكم به صورت مطلق انشا شده، و ‏مقتضايش آن است كه در صورت نسخ نشدن، تداوم يابد.‏

بنابراين، نسخ عبارت است از محو كردن آنچه ثابت است نه آنكه لفظ ‏برحسب اطلاق و عمومش ظهور در دوام و استمرار داشته باشد، و حكم ‏انشا شده در واقع موقت باشد، و سپس دليل ناسخ بيايد و مقصود ‏واقعى از دليل نخست را بيان و آن را تفسير كند؛ بلكه در نسخ دوام، ‏مقتضاى نفس ثبوت حكم است بى‏آنكه لفظ دليل حكم بواسطه عموم يا ‏اطلاق برآن دلالت كند؛ بدين معنا كه حكم انشا شده به تنهايى و با قطع ‏نظر از دلالت دليلش برآن، دوام دارد و تا وقتى چيزى كه آن را بردارد و ‏زايل كند نيامده، استمرار مى‏يابد، مانند ديگر موجوداتى كه طبيعتشان ‏اقتضاى بقاء و استمرار دارد.‏

شبهه چهارم.

كلام خداوند قديم است و برداشتن و رفع امر قديم متصور نيست.

پاسخ: برفرض كه بپذيريم كلام خدا قديم است[[3]](#footnote-3)، بايد بگوييم: اين سخن اختصاص به نسخ تلاوت دارد و اصل نسخ را ابطال نمى‏كند. از طرفى، در بحثهاى پيشين آياتى را از خود قرآن كريم آورديم كه بيانگر امكان نسخ تلاوت است، هرچند وقوع چنين نسخى را با صراحت بيان نمى‏كند مانند آيه «و اذا بدلنا آیة مکان آیة...» اين آيه يا دلالت مى‏كند بر اينكه كلام خدا قديم نيست و يا دلالت مى‏كند بر اينكه امر قديم را مى‏توان رفع كرد. افزون بر آنكه نسخ تلاوت به معناى برداشتن اصل كلام نيست، بلكه به معناى برداشتن تبليغ آن و قطع رابطه مكلفين با تلاوت كردن آن است.

**جهت سوم بحث: وقوع نسخ در قرآن و اصالت عدم نسخ‏.**

عالمان امت اسلامى اتفاق دارند كه جز با استناد به دليل قطعى نمى‏توان حكم به نسخ آيه‏اى از قرآن كرد ترديدى نيست، خواه اين نسخ توسط آيه‏اى از قرآن باشد يا توسط سنت باشد و يا اجماع.

همچنين عالمان دين اتفاق‏نظر دارند كه در قرآن كريم ناسخ و منسوخ وجود دارد. اين مطلب نیز مسلّم و قطعى است و شكى در آن نيست.

آنچه محلّ بحث و گفت‏وگوست تشخيص موارد ناسخ و منسوخ در قرآن است.

با توجه به اجماعی که عرض شد هرگاه در موردى قطع به نسخ حاصل نگردد نمى‏توان با تمسك به ادله ظنّى منسوخ بودن آن را اثبات كرد.

اما مواردى كه به صورت يقينى نسخ آنها ثابت شده ناچيز و اندك است و از جهت بحثهاى فقهى و استدلالى اهميت چندانى ندارد، چرا كه مسئله در آنها قطعى است.

بنابراين، قاعده اصولى‏ سودمند به‏طور خلاصه عبارت است از اينكه:

دليل ناسخ اگر قطعى باشد به آن تمسك كرده و آن را پيروى مى‏كنيم، و اگر ظنّى باشد حجيتى ندارد و تمسك به آن روا نيست، زيرا علما اجماع دارند بر اينكه حكم به نسخ جايز نيست مگر آنكه دليل قطعى برآن در دست باشد.

به‏همين‏جهت فقهاى همه طوايف مسلمان اجماع دارند بر اينكه هنگام شك در نسخ، اصل عدم نسخ است. اجماع ايشان بر اين مطلب، چنان‏كه برخى توهم كرده‏اند، بدين سبب نبوده كه همه ايشان استصحاب را حجت مى‏دانند، بلكه حتى كسانى كه استصحاب را حجت نمى‏دانند نيز اصالت عدم نسخ را پذيرفته‏اند. و اين نيست مگر به خاطر اتفاق و اجماع فقها بر اينكه ثبوت نسخ مشروط به علم و يقين به آن است.

خلاصه نموداری بحث نسخ کتاب عزیز:

1. محکم و متشابه.‏

قرآن میفرماید: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ ‏الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...آل‌عمران7‏

اوست كسى كه اين كتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‏ اى از آن آيات ‏محكم [=صريح و روشن] است آنها اساس كتابند و [پاره‏ اى] ديگر ‏متشابهاتند [كه تاويل‏ پذيرند].‏

معنای لغوی محکم: لسان العرب: المحکم الذی لااختلاف فیه ‏ولااضطراب(129/2).‏

مجمع: محکم از احکام به معنای استواری است(698/2)‏

معنای لغوی متشابه: متشابه از«شبه»و شبه و شبه و شبیه، حقیقت ‏معنی آن در همسانی و مشابهت از جهت کیفیت است و شبهه آن ‏است که چیزی از دیگری که میانشان همسانی و مشابهت است، تمیز ‏داده نشود.(راغب، مدخل شبه).‏

معنای اصطلاحی محکم و متشابه.‏

گفته شده محکم کلامی است که دلالتش واضح و آشکار است و از ‏ظاهر آن علم به مراد و مقصود بدون قرینه حاصل می‏شود، مانند:«انّ اللّه ‏لا یظلم الناس شیئا».و متشابه کلامی است که از ظاهر آن مراد و ‏مقصودش دانسته نمی‏شود تا این که چیزی که معنای آن را روشن ‏نماید، بدان منضم گردد، مانند وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره.‏

محکمات هم گاهی نص‌اند و گاهی ظاهر.

مراد از نص و ظاهر.

ظاهر: لفظى است كه معناى لغوى آن به مجرد شنيده شدن، به ‏ذهن تبادر نموده و هر كس با لغت آشنايى داشته باشد، مى ‌تواند ‏معناى آن را باز يابد، ولى ممکن است اين معنا، مقصود اصلى متكلم از ‏كلام نبوده و احتمال اين كه مراد متكلم خلاف آن باشد نيز وجود دارد.‏

نص: همان ظاهر است اما همراه با قرینه‌ای که احتمال خلاف(معنای ‏ظاهری) را منتفی می‌نماید.‏ [↑](#footnote-ref-1)
2. ‏ در رابطه با بداء ميان دانشمندان شيعه و اهل سنّت اختلاف است، ‏عالمان تشيع بداء را در تكوينيات قبول دارند، ولى ‏علماى عامه با اين طرز ‏فكر مخالف‏اند و مى‏گويند: بداء در تكوين مستحيل است چون مستلزم ‏اسناد جهل به خداوند ‏است و روى همين اصل به شيعيان نسبت ‏مى‏دهند كه شيعه جعل را بر خداوند تجويز مى‏كند چون قائل به ‏بداء ‏هستند. ولكن آقايان عامه مراد محققين شيعه را درك نكرده‏اند؛ زيرا ‏براساس نصوص شیعه معتقد است كه قضاى ‏الهى سه نوع است:‏

‏1. قضايى كه احدى از بندگان خدا از او مطلع نيست حتى وجود گرامى ‏رسول‏اكرم صلّى‌اللّه‌عليه‌وآله و آن عبارت است ‏از علم كلى و مطلق ‏خداوند به سرنوشت كليه موجودات با جميع تحولات آنها و از آن تعبير به ‏ام الكتاب مى‏شود. در ‏اين مرحله بداء محال است چون خداوند از ازل ‏عالم به ما كان و ما يكون و ما هو كائن الى الابد است.‏

‏2. قضايى كه خداوند به پيامبران و فرشتگان درگاهش اعلام نموده و خبر ‏داده كه فلان حادثه حتما و جزما محقق ‏خواهد شد. در اين قسم هم بداء ‏مستحيل است؛ زيرا خداوند خبر خود را كذب ندانسته و ملائكه و رسل و ‏اوليائش را ‏هم تكذيب نمى‏كند.‏

‏3. قضايى كه خداوند به پيامبر يا فرشتگان خبر داده به تحقق آن در خارج، ‏اما نه به صورت حتمى و قطعى، بلكه به ‏صورت معلق، يعنى معلق نموده ‏بر اينكه اگر مشيت من به خلاف آن تعلق نگيرد، در اين قسم بداء جايز ‏است و از آن ‏به عالم محو و اثبات تعبير مى‏شود: يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ ‏يُثْبِتُ، لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ.‏

مثال:‏ خدا مى‏داند كه زيد فردا خواهد مرد و مى‏داند كه موت زيد معلق بر ندادن ‏صدقه است و باز مى‏داند كه زيد فردا ‏صدقه خواهد داد و نخواهد مرد. در ‏اينجا دو قضيه شرطيه پيدا مى‏شد:‏ الف: اگر زيد صدقه ندهد فردا مى‏ميرد.‏ ب: اگر ‏زيد صدقه بدهد فردا نمى‏ميرد.‏

اينجا اخبار خداوند به قضيه اول مثل داستان عيسى و يا يونس عليهما ‏السّلام كه كذب نيست و مانعى ندارد. حال ‏علماى شيعه اين قسم بداء ‏را قبول دارند. اما دو قسم اول از موارد بدای باطل است.‏ [↑](#footnote-ref-2)
3. امامیه عقیده دارند که کلام خدا حادث است و می‌گویند کلام خدا از صفات فعل و قائم به غیر است و معناى تکلم خدا این است که اصوات و حروفى را در محلى از قبیل درخت و غیره ایجاد می‌کند‏ .امامیّه درباره قرآن بر این باورند که آیات قرآنى همان الفاظ و حروف است که گاه در قالب سخن و گاه در شکل نوشته ظهور می‌یابد و بدین‌سان، کلام اللّه، حادث است نه قدیم. [↑](#footnote-ref-3)